

بررسی تطبیقی قتل عمد در اثر اکراه در فقه فریقین

محمد طاهر مهدوی^۱ | غلام‌علی موحدی^۲

چکیده

قتل عمد در اثر اکراه، از موضوعات فقهی و حقوقی است که افزون بر اهمیت قضایی، اگر از دیدگاه مذاهب فقهی بررسی گردد، دارای اهمیت علمی نیز می‌باشد. مبانی و دلایل حکم فقهی قتل عمد در اثر اکراه و چگونگی مجازات آن در مذاهب فقهی امامیه و حنفی، مسئله این تحقیق را تشکیل می‌دهد. مباحث مرتبط با قتل عمد در اثر اکراه در متون کهن و جدید فقهی دارای پیشینه بوده که به تبع تبویب ابواب، یا به صورت استطرادی و به کل پراکنده مطرح گردیده است، اما بنا به جستجوی انجام شده، پژوهش فقهی جدید که مبتنی بر قواعد روش تحقیق باشد و این سئله را به صورت مستقل و منسجم بحث کرده باشد، یافت نشد. این تحقیق بر پایه مستندات کتابخانه‌ای و روش تحلیلی توصیفی دست یافته است که در باره مجازات قتل عمد در اثر اکراه، فقهای امامیه دارای دو دیدگاه هستند: دیدگاه مشهور و دیدگاه غیر مشهور؛ دیدگاه مشهور آن است که اکراه در قتل عمد بی‌تأثیر بوده و قاتل محکوم به قصاص است و اکراه‌کننده به حبس ابد محکوم می‌گردد؛ اما طبق دیدگاه غیر مشهور، مجازات قاتل قصاص نیست و باید دیه پرداخت کند. فقه حنفی در باره مجازات قتل عمد در اثر اکراه، دارای سه دیدگاه است: دیدگاه مشهور آن است که هم اکراه‌کننده و هم اکراه‌شده قصاص می‌شوند؛ طبق دیدگاه دوم، فقط اکراه‌کننده قصاص می‌گردد و بنا به دیدگاه سوم، اکراه‌شده باید دیه پرداخت کند. حکم قتل عمد در اثر اکراه، در فقه امامی و حنفی مبتنی بر آیات قرآن کریم، روایات، اجماع و حکم عقل است که هر مذهب فقهی بر اساس مبانی خاص خود، به ادله مزبور استناد نموده است.

کلیدواژه‌ها: قتل عمد، اکراه، فقه امامی، فقه حنفی، مبانی.

۱. سطح چهار حوزه، کارشناسی ارشد دانشگاه، استاد حوزه علمیه صادقیه، جامعه المصطفی العالمیه - افغانستان.

ایمیل: tahrmdwy9@gmail.com

۲. سطح چهار حوزه، استاد حوزه علمیه صادقیه، جامعه المصطفی العالمیه - افغانستان.



مقدمه و پیشینه تحقیق

قتل عمد در اثر اکراه؛ به معنای ارتکاب جرم قتل از سوی مباشر، بر اثر تهدید شخص دیگر از منظر فریقین؛ از جمله عناوین فقهی است که با توجه به بکارگیری آن در ارتکاب جرم قتل، از یک سو. پنهان ماندن ابعاد جزایی و حقوقی آن از سوی دیگر؛ تحقیق روی ابعاد موضوع فوق را جهت روشن شدن زوایای پنهان آن مهم می‌نماید. به گونه‌ای که اجماع نظر در مورد پی آمده‌های حقوقی و شرعی آن در فقه امامیه و حنفی ایجاد نشده است. بنابراین مهم است که این مسئله با تمسک به منابع استنباط احکام شرعی و با تکیه بر دیدگاه دکترین فقهی مورد بررسی قرار گیرد. تا محاکم از سردرگمی و استیصال بی‌رون رود. از سوی دیگر، تحقیق جامع در عین زمان مستدل بر مبنای تلفیق دو دیدگاه فقه امامیه و حنفی هنوز به صورت جامع و بی‌طرفانه در دسترس قرار نگرفته است. بنابراین ضروری می‌نماید تا تحقیقی در این را بطنه صورت بگیرد.

هر پژوهش و تحقیقی به حسب ویژگی‌های موضوع آن؛ نوع خاص از تحقیق را در آن زمینه می‌خواهد. موضوع این تحقیق، همان قسمی که از عنوانش پیداست؛ «قتل عمد در اثر اکراه در فقه امامیه و حنفی»، از نوع پژوهش تحلیلی - توصیفی است و داده‌های آن به روش کتابخانه‌ای گردآوری شده است. این تحقیق، در صدد واکاوی پاسخ به این سئوال‌ها است که؛ مفهوم اکراه چیست؟ و با مفاهیم مشابه خود چه تفاوت‌ها و شباهت‌های دارد؟ دیدگاه فقه‌های امامیه و مبانی‌شان در مورد مسئله تحقیق چیست؟ دیدگاه‌های فقه حنفی و مبانی‌شان در این رابطه چیست؟ اگرچه تحقیق‌هایی درین مسئله انجام شده است که از جمله؛ کتاب‌های فقهی قدیم شیعه امامی؛ مثل «جواهر الکلام» اثر محمد حسن نجفی و «البهجت‌المرضیه فی شرح اللمعه الدمشقیه» مال زین الدین الجبعی العاملی معروف به شهید اول و شهید ثانی و بقیه کتاب‌های فقهی، بحث قتل عمد در اثر اکراه را تحت عنوان؛ «اکراه» یا «استکراه» در لابلاي مباحث کتاب قصاص مطرح نموده‌اند که بسیار کلی و گذرا است. نهایتاً تنها به مجازات اکراه شده و اکراه کننده بر اساس فقه شیعه پرداخته‌اند.

هم‌چنین فقه‌های دوره‌های نسبتاً اخیر؛ مثل مرحوم سید ابو القاسم خویی در کتاب «مبانی تکمله المنهاج» خود نیز تنها به بیان فتاوی مشهور در مورد قتل عمد در اثر اکراه اشاره



نموده و دیدگاه خلاف مشهور خود را براساس مبانی که استدلال نموده است؛ آورده است. ایشان در عین حال که مسئله را کلی بیان نموده است؛ تنها براساس دیدگاه شیعه امامی مورد بررسی قرار داده است.

از کتاب‌های فقهی اهل سنت، کتاب‌های به زبان عربی به نام «التشریع الجنایی الاسلامی» مال عبدالقادر عوده و کتاب «الفقه الاسلامی و ادلته» مال وهبته الزحیلی است که هر دو کتاب در مورد اکراه در قتل بحث کرده‌اند. اما به صورت گذارا و کلی، تنها براساس مبانی فقهی مذاهب چهارگانه؛ مالکی، شافعی، حنبلی و حنفی اشاره شده است. از میان منابع فارسی، کتاب‌های حقوقی که در همین دوره‌های اخیر به چاپ رسیده است؛ کتاب «حقوق جزای اختصاصی» مال دکتر حسین میرمحمد صادقی و کتاب «حقوق جزای عمومی ایران» اثر دکتر ایرج گلدوزیان می‌باشد. این کتاب‌ها نیز قتل عمد در اثر اکراه را تحت عنوان؛ اکراه در قتل در بحث عوامل رافع مسئولیت مطرح نموده‌اند. هر کدام، با نگاه به مبانی فقهی و قانونی ایران و فقه شیعه امامی بوده و تنها در کتاب حقوق جزای اختصاصی دیدگاه فقهی مذاهب چهارگانه اهل سنت را به صورت کلی در حد بیان مجازات‌ها، نه مبانی، اشاره نموده است.

در این میان، تنها دو کتابی که تا حدودی جامع‌تر از منابع مذکور است؛ کتاب «قواعد فقهی» مال سیدمصطفی یزدی معروف به محقق داماد است و دیگری کتاب «اکراه در قتل از منظر فقه فریقین و قوانین کیفری افغانستان» اثر محمد جواد صمیمی می‌باشد.

محقق داماد در کتاب خود معروف‌ترین قواعد فقهی را آورده است که یکی از آن‌ها قاعده اکراه بر مبنای حدیث رفع می‌باشد. ایشان در این قاعده هر چند به موضوع جامع‌تر پرداخته است. اما نواقصی نیز دارد از جمله به مبانی فقهی فقه حنفی در مورد اکراه در قتل اشاره نشده است. تنها به فتوای شان اکتفا شده است. بقیه مباحث شامل موضوع را تنها از منظر فقه شیعه امامی بحث کرده است. هم‌چنین از لحاظ ساختاری دچار مشکل است.

کتاب «اکراه در قتل از منظر فریقین و حقوق کیفری افغانستان» مال محمد جواد صمیمی جامع‌ترین کتاب روی موضوع تحقیق می‌باشد. تمام مباحث مربوط به موضوع در آن جا تا حدودی انعکاس یافته است. اما نواقصی که در این کتاب به چشم می‌خورد؛ اشکال‌های



ساختاری و اشاره نکردن به اقسام قتل از منظر دو فقه امامیه و حنفی و دیگری خلط بعضی مباحث می‌باشد.

با بررسی منابع فوق و کتاب‌های فقهی دیگر روی عنوان مذکور، از منظر فریقین، گمان می‌رود در عین این که تفاوت‌های نسبتاً جزئی در مبانی موجود است. در مورد مجازات قتل عمد در اثر اکراه نه تنها بین فقهای حنفی و امامیه توافق دیدگاه موجود نیست؛ بل که بین فقهای مذهب امامیه هم چنین فقهای حنفی نیز توافق نظر وجود ندارد؛ مثلاً مشهور فقهای امامیه اکراه در قتل را مجوز قتل ندانسته‌اند و مجازات قصاص را بر اکراه شده لازم می‌نمایند. در مقابل؛ نظر غیر مشهور، اکراه در قتل را تنها سبب تخفیف در مجازات اکراه شده دانسته و وی مکلف به پرداخت دیه است. اما بر اساس هردو دیدگاه اکراه کننده محکوم به حبس ابد است. همان‌طور، فقهای حنفی نیز اختلاف دیدگاه دارند؛ از جمله ابوحنیفه اکراه در قتل را مجوز قتل دانسته و اکراه کننده را محکوم به قصاص می‌داند. اما بعضی دیگر از فقها؛ مانند مشهور فقهای امامیه نظر دارند که نظریه‌های هر کدام متکی به مبانی قرآنی و حدیثی می‌باشند.

ساختار این تحقیق به گونه‌ای خواهد بود که پس از تبیین مفاهیم تصویری؛ به مباحث تصدیقی به ترتیب مبانی تحقیق سپس به مجازات و نقش عفو ولی دم در مجازات اکراه کننده و اکراه شده پرداخته می‌شود.

۱. مفاهیم

مسلم‌پیش از پرداختن در اصل مسئله تحقیق، بررسی مفاهیم تصویری که نقش ماشینی در فهم مسئله دارد لازم و ضروری می‌باشد. در این تحقیق نیز ابتدا به تعریف مفاهیم در لغت و اصطلاح اشاره شده بعد از آن مفاهیم تصدیقی تحقیق مورد بررسی قرار گرفته خواهد شد.

۱.۱. قتل عمد

قتل، در لغت به معنای کشتن و خارج کردن روح از بدن است. وقتی قتل به معنای کشتن است؛ بنابراین اگر خارج شدن روح از بدن، بدون سبب و به خودی خود باشد، مرگ واقع می‌شود. اما اگر خارج کردن روح از بدن توسط عمل دیگری واقع شود، قتل به وقوع می‌پیوندد.



(معین، ۱۳۸۵، ذیل کلمه قتل). در اصطلاح فقهای اسلامی اهل سنت، قتل عمد را این گونه تعریف نموده‌اند: «قتل عمد عبارت است از: هر فعلی که به قصد دشمنی ارتکاب یابد و منجر به مرگ مجنی علیه شود. فرق نمی‌نماید که جانی قصد قتل را داشته باشد یا خیر. با این شرط، فعلی منجر به قتل مجنی علیه از روی بازی یا به قصد ادب کردن کسی که مستحق ادب دادن او را دارد؛ نباشد». (عوده، ۱۴۲۶ق، ۱: ۷). فقهای امامیه این گونه تعریف نموده‌اند: «قتل عمد عبارت از قتل است که: انسان بالغ و عاقل قصد کشتن کسی را به واسطه فعلی که غالباً کشنده باشد. یا غالباً کشنده نباشد اما سبب کشتن او شود. یا قصد کشتن نداشته باشد اما به واسطه کاری که غالباً کشنده است کسی را بکشد». (اصفهانی (مجلسی)، بی تا: ۶۷).

۲.۱. اکراه

ابن منظور در «لسان العرب»، صاحب کتاب «معجم مقاییس اللغة»، صاحب کتاب «المعجم الوسیط» و طریحی در «مجمع البحرین» ذیل ماده اکراه، در این خصوص می‌نویسند: «و اکره فلاناً علی امر؛ ای حمله علیه قهراً»؛ او را به قهر و اجبار برکاری وادار نمود. (یزدی (محقق داماد)، ۱۴۰۶ق، ۴: ۹۳). در اصطلاح: اکراه اسم برای کاری است که آن‌کار را فردی نسبت به فردی دیگر انجام می‌دهد که از این طریق رضایت او را از بین برده یا اختیارش را فاسد می‌سازد. اما بدون این که اهلیت فعل یا خطاب را از او بگیرد. (سرخسی، ۱۴۲۱ق، ۲۴: ۳۸). اکراه، اسم برای کاری است که آن‌کار را فردی نسبت به فردی دیگر انجام می‌دهد که از این طریق رضایت او را از بین برده یا اختیارش را فاسد می‌سازد. اما بدون این که اهلیت فعل یا خطاب را از او بگیرد. (انصاری، ۱۳۶۲ق، ۳: ۳۱۱).

۳.۱. اضطرار

یکی از کلمه‌های که نزدیک به کلمه اکراه است و در بسیاری موارد ممکن اشتباه مفهومی صورت بگیرد؛ کلمه اضطرار می‌باشد. این کلمه، در لغت‌نامه‌ها به معانی چون؛ «ناچاری»، «ناگزیری» و «درماندگی» آمده است. (یزدی (محقق داماد)، ۱۴۰۶ق، ۴: ۱۲۴). در اصطلاح: «تناول المحرم عند خوف التلف او المرض او الضعف المودی الی التخلف عن الرفقه مع ظهور اماره العطب»؛ اضطرار به حالتی که ترس از تلف شدن جان یا ایجاد مرض



یا زیاد شدن مرض بر خود داشته باشد. خوردن محرّمات؛ مثل میته و شراب ... بر چنین فردی حلال می‌شود. (العاملی، ۱۳۸۲، ۳: ۱۹۴).

۴.۱. اجبار

«اجبار» مصدر باب افعال از ریشه جبر می‌باشد که به معنای «وادار کردن از طریق زور هم‌راه باستم». «شخصی را به کاری وادار کردن است». (انصاری، ۱۳۸۴، ۱: ۸۴). در اصطلاح: «واداشتن کسی به فعل یا ترک معین، چنان‌که قصد فعل از وی سلب شود». (انصاری، ۱۳۸۴، ۱: ۸۴).

باتوجه به مفهوم شناسی لغوی و اصطلاحی کلمه‌های فوق، تفاوت‌های در این سه کلمه وجود دارد: اکراه به حالت گفته می‌شود که تهدید بیرونی داشته و قصد طرف اکراه شده را از بین نمی‌برد. اما در بعضی حالت‌ها معیوب می‌نماید. اضطراب به حالت درونی گفته می‌شود که معمولاً تهدید داخلی داشته باشد و کسی دیگر او را وادار به کاری ننماید. اجبار به حالت گفته می‌شود که تهدید بیرونی باشد. اما این تهدید به مرحله‌ای از شدت برسد که قصد و اراده فرد را نیز از بین ببرد.

۲. مبانی قتل عمد در اثر اکراه در فقه فریقین

پس از تبیین مفاهیم تصویری تحقیق، بررسی مبانی و مستندهای این مسئله از منظر فقه امامیه و حنفی لازم و ضروری می‌باشد.

۱.۲. آیات

آنچه از کتاب‌های فقهی امامیه بدست می‌آید همین یک آیه از قرآن در مورد اکراه است که خداوند می‌فرماید:

«مَنْ كَفَرَ بِاللّٰهِ مِنْ بَعْدِ اِيْمَانِهٖ اِلَّا مَنْ اُكْرِهَ وَقَلْبُهُ مُطْمَئِنٌّ بِالْاِيْمَانِ وَلٰكِنْ مَنْ شَرَحَ بِالْكُفْرِ صَدْرًا فَعَلَيْهِمْ غَضَبٌ مِّنَ اللّٰهِ وَ لَهُمْ عَذَابٌ عَظِيْمٌ»؛ «کسانی که بعد از ایمان کافر شوند به جز آن‌ها که تحت فشار واقع شده‌اند در حالی که قلب شان آرام با ایمان است. آری، آن‌ها که سینه خود را برای پذیرش کفر گشوده‌اند غضب خدا بر آن‌ها است و عذاب عظیمی در انتظارشان!». (نحل: ۱۰۶).



«بعضی از مفسران در شأن نزول آیه، چنین نقل کرده‌اند که این آیه در مورد گروهی از مسلمانان نازل گردید که در چنگال مشرکان گرفتار شدند و آن‌ها را مجبور به بازگشت از اسلام و اظهار کلمات کفر و شرک کردند. آن‌ها «عمار» و پدرش «یاسر» و مادرش «سمیه» و «صهیب» و «بلال» و «خباب» بودند، پدر و مادر عمار در این ماجرا سخت مقاومت کردند و کشته شدند، ولی عمار که جوان بود آنچه را مشرکان می‌خواستند به زبان آورد.

این خبر در میان مسلمانان پی‌چید، بعضی غائبانه عمار را محکوم کردند و گفتند: عمار از اسلام بیرون رفته و کافر شده، پیامبر^(ص) فرمود: چنین نیست «ان عمارا ملاء ایمانا من قرنه الی قدمه و اختلط الایمان بلحمه و دمه»؛ چنین نیست (من عمار را به خوبی می‌شناسم) عمار از فرق تا قدم مملو از ایمان است و ایمان با گوشت و خون او آمیخته است (او هرگز دست از ایمان برنخواهد داشت و به مشرکان نخواهد پیوست).

چیزی نگذشت که عمار گریه‌کنان به خدمت رسول خدا^(ص) آمد، پیامبر^(ص) فرمود: مگر چه شده است؟

عرض کرد: ای پیامبر! بسیار بد شده، دست از سرم بر نداشتند تا نسبت به شما جسارت کردم و بت‌های آن‌ها را به نیکی یاد نمودم! پیامبر^(ص) با دست مبارکش اشک از چشمان عمار پاک می‌فرمود و می‌گفت:

اگر باز تو را تحت فشار قرار دادند، آن‌چه می‌خواهند بگو (و جان خود را از خطر رهایی بخش).

در این هنگام آیه «مَنْ كَفَرَ بِاللَّهِ مِنْ بَعْدِ إِيْمَانِهِ إِلَّا مَنْ أُكْرِهَ ... نازل گردید و مسائل را در این رابطه روشن ساخت». (مکارم شیرازی و دیگران، ۱۳۸۵، ۱۱: ۴۱۸).

خداوند با نزول این آیه بر کار عمار مهره صحت گذاشت و کار ایشان در وضعیتی بحرانی، که جان ایشان در خطر بود را تایید نمود. (الصابونی، بی‌تا، ۱: ۱۱۹-۱۱۷). جوادی آملی در تفسیر آیه فوق می‌فرماید: «انسان‌ها در برابر دین خدا سه گروهند: برخی در باطن و ظاهر آن را می‌پذیرند. این‌ها مؤمن‌اند و پرهیز کارانند. گرچه بر اثر تقیه به ناچار ایمان باطنی خود را کتمان می‌کنند و زمینه‌ای برای ابراز آن نمی‌یابند و یابه ناچار برخلاف ایمان باطنی خود اظهار کفر می‌کنند. برخی نیز در باطن و ظاهر منکرند. اینان کافراند. گروه سوم



منافقانند که در باطن کافرنند ولی اظهار ایمان می‌کنند؛ مانند موش صحرایی که لانه‌اش سوراخی دارد به نام نافقاء و سوراخ دیگری برای گریز دارد به نام قاصعاء و خاک رقیقی روی لانه اوست که هنگام احساس خطر فوراً آن خاک اندک را روی خود قرار می‌دهد به طوری که ظاهر آن خاک و باطن آن لانه است. کفر درونی منافقان در روز امتحان بروز می‌کند. (آملی، بی تا، ۲: ۳۱-۳۰). علامه طباطبایی نیز در تفسیر آیه فوق می‌فرماید: «استثنای دراین آیه منقطع است؛ یعنی استثنایی است بدون مستثانیه؛ چون آن چه به نظر می‌رسد مستثانیه باشد، در واقع مستثانیه نیست؛ زیرا اظهار محبت دروغی و از ترس محبت، واقعی نیست و همچنین اظهار سایر آثار ولایت اگر دروغی و از روی ترس باشد ولایت واقعی نیست؛ چون خوف و محبت که مربوط به قلب است، دو صفت متضادند که دواثر متقابل در قلب دارند. چگونه ممکن است در یک قلب متحد شوند؟ هرکس چنین کند از حزب خدا نیست مگر آن که تولی اش از ترس باشد استثنای متصل باشد. (طباطبایی، ۱۳۹۱ق، ۳: ۸۵). بعد از آن می‌فرماید: «این آیه شریفه دلالتی روشن بر جواز تقیه دارد از روایت ائمه اهل بیت هم این استفاده شده. هم چنان که آیه‌ای که در باره داستان عمار و پدرش یاسر و مادرش سمیه نازل شده این دلالت را دارد و آیه این است که می‌فرماید: «مَنْ كَفَرَ بِاللَّهِ مِنْ بَعْدِ إِيْمَانِهِ إِلَّا مَنْ أَكْرَهَ وَقَلْبُهُ مُطْمَئِنٌّ بِالْإِيْمَانِ وَلَكِنْ مَنْ شَرَحَ بِالْكُفْرِ صَدْرًا فَعَلَيْهِمْ غَضَبٌ مِنَ اللَّهِ وَ لَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ» کوتاه سخن این که کتاب و سنت هر دو بر جواز تقیه به طور اجمالی دلالت دارند اعتبار عقلی هم مؤید این حکم است؛ چون دین جز این نمی‌خواهد و شارع دین هم جز این هدفی ندارد که حق را زنده کند و جان تازه‌ای بخشد و بسیار می‌شود که تقیه کردن و برحسب ظاهر طبق دلخواه دشمن و مخالفان حق عمل کردن مصلحت دین و حیات آن را چنان تأمین نکند و این قابل انکار نیست مگر کسی بخواهد منکر واضحات شود». (طباطبایی، ۱۳۹۱ق، ۳: ۸۵).

وجه استدلال: فقها از آیه فوق، از طریق مفهوم موافقه یا اولویت استدلال بر جواز رفع مسئولیت جزایی اکراه شده نموده است. به این شیوه که، همان گونه که در مورد شأن نزول آیه آمده؛ عمار وقتی بخاطر حفظ جان کلمات کفرآمیز را به زبان جاری نمود و در برابر بت‌ها که نماد از شرک است کرنش نمود خدواند کار عمار را تأیید نموده است. وی را مستحق



مجازات ندانسته و خارج از دین قلمداد نمی نماید. وقتی برائت عمار از خداوند و پیامبرش که بر اثر اکراه بوده برای عمار پیامد عقوبتی نداشته باشد؛ درکارهای حرام دیگر که بر اثر اکراه انجام شود به طریق اولی مجازات نخواهد داشت. عقودی که بر اثر اکراه انجام شود باطل خواهد بود. (یزدی محقق داماد، ۱۴۰۶ق، ۴: ۹۸).

آیه فوق، مورد استدلال فقهای حنفی نیز است. اما در فقه حنفی از دو آیه دیگر نیز استدلال شده است. یکی این آیه است: «وَلَيْسَتَّعْفِيفِ الَّذِينَ لَا يَجِدُونَ نِكَاحًا حَتَّى يُغْنِيَهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ وَالَّذِينَ يَبْتَغُونَ الْكِتَابَ مِمَّا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ فَكَاتِبُوهُمْ إِنْ عَلِمْتُمْ فِيهِمْ خَيْرًا وَآتُوهُمْ مِنْ مَالِ اللَّهِ الَّذِي آتَاكُمْ وَلَا تُكْرِهُوا فَتِيَانَكُمْ عَلَى الْبِغَاءِ إِنْ أَرَدْنَ تَحَصُّنًا لِيَبْتِغُوا عَرَضَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَمَنْ يُكْرِهْنَهُنَّ فَإِنَّ اللَّهَ مِنْ بَعْدِ إِكْرَاهِهِنَّ غَفُورٌ رَحِيمٌ.»؛ «و آن‌ها که وسیله ازدواج ندارند باید عفت پیشه کنند تا خداوند آنان را به فضلش بی نیاز سازد و بردگانی از شما که تقاضای مکاتبه (قرار داد مخصوص برای آزاد شدن) را دارند با آن‌ها قرار داد ببندید، اگر رشد و صلاح در آن‌ها احساس می کنید (و بعد از آزادی توانایی زندگی مستقل را دارند) و چیزی از مال خدا که به شما داده است به آن‌ها بدهید، و کنیزان خود را برای تحصیل متاع دنیا مجبور به خودفروشی نکنید. اگر آن‌ها می‌خواهند پاک بمانند، و هرکس آن‌ها را بر این کار اکراه کند (سپس پشیمان گردد) خداوند بعد از این اکراه غفور و رحیم است (توبه کنید و برای همیشه این عمل ننگین را ترک گوئید)». (نور: ۳۳).

دربخش آخر این آیه، مردم را از اکراه کردن کنیزان به خود فروشی نهی کرده است و سپس خداوند می فرماید: اگر شما آن‌ها را اکراه به چنین کاری کنید؛ خداوند آمرزنده و بخشایش گر است. معنای آمرزندگی خداوند در این است که کنیزان بر اثر اکراه اگر به کار زشت «تن» فروشی وادار گردد؛ این کار بر آن‌ها حرام نبوده و در قیامت مجازات نمی شوند. (عوده، ۱۴۲۶ق، ۱: ۵۷۲) وقتی حرمت عمل زشت «تن» فروشی بر اثر اکراه برداشته شود؛ کارهای حرام دیگر نیز اگر بر اثر اکراه انجام شود حرام نخواهد بود.

سومین آیه‌ای که در منابع فقهی حنفی بر آن استدلال شده است؛ این آیه می باشد: «إِنَّ الَّذِينَ تَوَفَّاهُمُ الْمَلَائِكَةُ ظَالِمِي أَنْفُسِهِمْ قَالُوا فِيمَ كُنْتُمْ قَالُوا كُنَّا مُسْتَضْعَفِينَ فِي الْأَرْضِ قَالُوا أَلَمْ تَكُنْ أَرْضُ اللَّهِ وَاسِعَةً فَتُهَاجِرُوا فِيهَا فَأُولَئِكَ مَأْوَاهُمْ جَهَنَّمُ وَسَاءَتْ مَصِيرًا إِلَّا



الْمُسْتَضْعِفِينَ مِنَ الرِّجَالِ وَالنِّسَاءِ وَالْوِلْدَانِ لَا يَسْتَطِيعُونَ حِيلَةً وَلَا يَهْتَدُونَ سَبِيلًا»؛ «کسانی که فرشتگان (قبض ارواح) روح آن‌ها را گرفتند در حالی که به خویشتن ستم کرده بودند و به آن‌ها گفتند: شما در چه حالی بودید؟ (و چرا با اینکه مسلمان بودید در صف کفار جای داشتید؟) گفتند: ما در سرزمین خود تحت فشار بودیم، آن‌ها (فرشتگان) گفتند: مگر سرزمین خدا پهناور نبود که مهاجرت کنید؟ پس آن‌ها (عذری نداشتند) و جایگاه‌شان دوزخ و سرانجام بدی دارند. مگر آن دسته از مردان و زنان و کودکانی که به راستی تحت فشار قرار گرفته‌اند، نه چاره‌ای دارند. و نه راهی (برای نجات از آن محیط آلوده) می‌یابند». (نساء؛ ۹۸-۹۷).

بنابراین: هر چند آیه‌ای که به مقصود اصلی اشاره دارد؛ آیه نود و هشت است. اما آیه‌ای نود و هفت به دلیل این که به یکی از شرایط تحقق اکراه به صورت مفهومی اشاره نموده است. از جانب دیگر مستثنی منه آیه بعدی است؛ لذا آورده شده است. در این آیه، خداوند مستضعفینی که به خود ظلم نمودند. اما راه چاره برای بی‌رون رفت از حالت استضعاف داشته‌اند. ولی پیشه نکردند؛ آن‌ها را در آخرت وعده عذاب داده است. در آیه نود و هشت خدای متعال مستضعفین که چاره‌ای جز تحمل رنج نداشتند را استثنا نموده و آن‌ها را مستحق عقوبت ندانسته است. از این آیه به خوبی مفهوم است که اگر کسی مورد اکراه قرار بگیرد، از آنجای که چاره برای بی‌رون رفت از تهدید جز عمل حرام را ندارد طبق این آیه در قیامت مجازات نخواهد شد.

۲.۲. روایات

فقه‌های امامیه و حنفی در بحث مبانی اکراه و مستندهای فقهی آن، به روایت‌های استدلال نموده‌اند.

رایج ترین این روایت‌ها، حدیث رفع می‌باشد که به سبب آن، اعمالی که انجام آن‌ها نزدیک به یکی از صفت‌های نه گانه‌ی ذکر شده در روایت از جمله؛ «اکراه» است، مؤاخذه و مجازاتی به دنبال نخواهد داشت. روایت مورد بحث را شیخ صدوق در کتاب خصال به این شرح ذکر کرده است: محمد بن احمد بن یحیی العطار گفته است: سعد بن عبد الله از یعقوب بن زید از حماد بن عیسی از جریر بن عبد الله از ابی عبد الله^(ع) نقل کرده است که



قال رسول الله^(ص): «رفع عن امتی تسعة: الخطا و النسيان و ما اكرهوا عليه و ما لا يعلمون و ما لا يطيقون و ما اضطرّوا اليه و الحسد و الطيرة و التفكر في الوسوسة في الخلق ما لم ينطق بشقة». (صدوق، بی تا، ۲: ۴۱۷).

علمای علم اصول، مقصود از رفع بکار برده در حدیث را، رفع مؤاخذة و عقاب دانسته اند؛ نه برداشتن حقیقت هر کدام از موارد نه گانه. به باور آن ها، رفع آثار در ظاهر مقصد است. حدیث رفع در منابع فقهی اهل سنت به گونه های مختلف آمده است. یک جای حدیث، شامل سه چیز شده است: «رفع عن امتی الخطاء و النسيان و ما استكرهوا عليه». این حدیث را ابن ماجه، ابن حیان، دارقطنی، طبرانی و حاکم روایت کرده اند. (نورالدین، بی تا، ۱: ۶۲۹).

در جای دیگر، این حدیث همانند متن موجود در منابع حدیثی امامیه آمده است که در آن، شامل نه شیء گردیده است: «رفع عن امتی تسعة: الخطا و النسيان و ما اكرهوا عليه و ما لا يعلمون و ما لا يطيقون و ما اضطرّوا اليه و الحسد و الطيرة و التفكر في الوسوسة في الخلق ما لم ينطق بشقة». (سیوطی، ۱۴۰۳ق: ۱۷۸ و ۱۸۷) به هر حال در هردو حدیث اکراه مطرح شده است. بنابرین براساس حدیث مذکور که اطلاق دارد شامل قتل عمد ناشی از اکراه نیز شده. هرکسی براساس اکراه کسی را به قتل برساند مجازات ندارد و اکراه کننده قصاص می گردد و هیچ نوع مسئولیتی متوجه اکراه شده نمی گردد. (سیوطی، ۱۴۰۳ق: ۱۷۸ و ۱۸۷). میرزا حبیب الهاشمی در این مورد می فرماید: «پس مراد از رفع این امور رفع تمام آثار آن ها است که یکی از آن، آثار رفع مؤاخذة است». (هاشمی، ۱۴۰۰ق، ۶: ۱۵۳).

۳.۲. اجماع

در مورد دلیل بودن اجماع درین مسئله باید گفت که: هرگاه در موردی، ادله ای نقلی؛ چون آیات یا روایات موجود باشد جای مراجعه به اجماع نمی باشد. هرچند در مورد این که اجماع با در نظر داشت چه شرایطی حجت است. با قطع نظر از آن، اجماع به عنوان منبع حکم شرعی در جای استفاده می شود که؛ دلیل نقلی موجود نباشد. یا از حیث دلالت ابهام و اجمال داشته باشد. در حالی که با بررسی آیات و حدیث گذشته، صراحت کلام در مورد اکراه به خوبی مشهود بود. با وجود چنین صراحتی، مهلت مراجعه به اجماع نیست؛ زیرا در



هر مسئله‌ای که در مورد حکم شرعی آن، آیه یا روایتی موجود باشد؛ اگر اجماع هم موجود باشد، اعتبار ندارد. چنین اجماعی مدرکی است و در علم اصول اثبات شده است که اجماع مدرکی اعتباری ندارد. (هاشمی، ۱۴۰۰ق، ۶: ۱۵۳).

۴.۲. عقل

بدون شک، اختیار و آزادی اراده از جمله مبانی مسئولیت جزایی است. در صورت نبود یا ایجاد هرگونه محدودیت در آن‌ها، مسئولیت کیفری قابل تحقق نیست؛ زیرا یکی از مبانی و عناصر تحقق آن، مفقود یا معیوب است. با نبود یا معیوب بودن اختیار، به‌ویژه با نبود رضایت مرتکب، عقلاً نمی‌توانند حکم به مسئولیت و تحقق جزایی نمایند.

پس قطع نظر از ضابطه‌های شرعی که در مقام توجیه رفع مسئولیت از اکراه شده مورد استناد قرار گرفته شده است. در کنار آن، از استدلال عقلی نیز می‌شود در مواردی که شخص در اثر اکراه به هدف‌رهایی از خطری که از ناحیه‌ی اکراه‌کننده او را تهدید می‌کند اقدام به انجام عملی نماید. این که اکراه در حقوق عرفی هم - که فارغ از ضوابط شرعی بوده و ملهم از عقل بشری است - راه یافته، خود مؤید این مطلب است. (یزدی، ۱۴۰۶ق، ۴: ۱۰۳).

۳. مجازات قتل عمد در اثر اکراه در فقه فریقین

در صورت که اکراه‌کننده اکراه شده را تهدید به قتل شخص ثالث نماید، این فرض از صورت‌های سه گانه به اعتبار شخصیت اکراه شده از حیث بلوغ و عقل به صورت‌های مختلف قابل تقسیم است. هر کدام مجازات متفاوتی دارد که ذیلاً بیان می‌گردد:

الف) مجازات در فرض اکراه شخص بالغ و عاقل

در فرض مذکور، براساس مبنای مشهور و غیر مشهور مسئولیت جزایی متفاوت ارائه شده است. مشهور: در این صورت به این باوراند که اگر فردی بالغ، عاقل و آزاد را اکراه به قتل دیگری نماید؛ بر اکراه شده هر چند بداند که اکراه‌کننده تهدید خود را عملی می‌سازد، حق ندارد شخص را بکشد. اگر چنانچه اقدام به قتل نمود بر اکراه شده قصاص واجب شده و اکراه‌کننده حبس ابد می‌شود تا بمیرد. (مجلسی، بی‌تا: ۷۲). به عنوان نمونه، دیدگاه تعداد از فقها همراه دلایل شان در این مورد آورده می‌شود:



شهید ثانی: اگر فردی، مجبور به قتل دیگری شود قصاص می‌گردد؛ زیرا اکراه در قتل وجود ندارد. هم‌چنین در صورت وجوب دیه، به گردن مباشر است. نه اکراه‌کننده و اکراه‌کننده حبس ابد می‌گردد تا بمیرد. دلیل این حکم، اجماع و صحیح زراره از امام هشتم است. اما اگر اکراه شده مجنون و صبی و ممیز باشد قصاص به گردن اکراه‌کننده است؛ چون آن‌ها همانند ابزاری در دست او است. (عاملی، ۱۴۱۳ق، ۱: ۲۷).

صاحب ریاض: ایشان به تأیید دیدگاه شهید ثانی می‌فرماید: اگر کسی از روی اجبار، کسی دیگر را بکشد، به گردن مباشر قصاص است؛ زیرا او را از روی ظلم و عدوان کشته است و این مورد بامورد کشتن کسی دیگر را بخاطر نجات از گرسنی تفاوت ندارد. داخل در عمومات کتاب و سنت می‌شود که مشهور فقها براین نظر اند؛ دلیل این حکم، اجماع و صحیح زراره از امام هشتم می‌باشد. (حائری، ۱۴۱۸ق، ۱۶: ۱۸۸).

صاحب جواهر: هرگاه فرد قدرت مندی، شخص دیگر را به قتل دیگری تهدید نماید که اگر نکشی، کشته می‌شوی. اگر اکراه‌شده اقدام به قتل نمود؛ نسا و فتوی بل که اجماع قایم است که قصاص به گردن مباشر است و اکراه‌کننده نه قصاص می‌شود. نه دیه پرداخت می‌نماید. حتا از ارث نیز محروم نمی‌شود؛ زیرا اکراه‌شده هم لغتا و هم عرفاً قاتل است. از طرف دیگر در شرع، اکراه در قتل وجود ندارد؛ ولی اکراه‌کننده محکوم به حبس ابد می‌گردد. (نجفی، ۱۴۰۴ق، ۴۲: ۴۷). برخلاف این مبنا، مبنای غیر مشهور است که می‌گوید: اگر اکراه‌شده اقدام به قتل نمود، به گردن وی، دیه ثابت است. اما اکراه‌کننده به حبس ابد محکوم است. (موسوی خویی، ۱۴۲۲ق، ۲: ۱۸).

غیر مشهور: این دیدگاه غیر مشهور، نظر مرحوم خویی است. ایشان در این مورد، اکراه در قتل را مجوز قتل دانسته می‌فرماید: اگر اکراه‌شده اقدام به قتل شخص ثالث نمود، نه اکراه‌کننده قصاص می‌شود؛ چون مباشر در قتل نیست. نه اکراه‌شده قصاص می‌شود؛ چون مورد، از باب تراحم جان خود و جان شخص ثالث می‌باشد. در صورت تراحم، هیچ طرف مرجح ندارد. اگر اکراه‌شده اقدام به قتل شخص ثالث نمود، ظلمی صورت نگرفته و قصاص نمی‌شود. ولی بخاطری که خون مسلمان هدر نرود، دیه مقتول را به او پرداخت نماید. (موسوی خویی، ۱۴۲۲ق، ۴۲: ۱۴).



یکی از فقهای حنفی، راجع به تأثیر اکراه در قتل بر مجازات، دیدگاه‌های فقهای اهل سنت را چنین بیان کرده است: «در فرض اکراه بالغ و عاقل، اگر اکراه شده اقدام به قتل دیگری کرده و به قتل برساند، در این صورت بنابر نظر ابو حنیفه قصاص بر اکراه کننده است. نه بر اکراه شده. ولی شافعی بنابر یک قول می‌گوید: قصاص بر اکراه شده است. بنابر قول دیگر وی، با ابو حنیفه موافق بوده و قصاص را بر اکراه کننده دانسته است. اهل مدینه هردو را قابل قصاص می‌دانند؛ زیرا یکی سبب قتل گردیده. دیگری مباشرت در قتل داشته است. لذا هر دو باید قصاص شوند. برخی مانند زفر قصاص را تنها بر مباشر دانسته و به این آیه شریفه استدلال کرد است: «وَلَا تَقْتُلُوا النَّفْسَ الَّتِي حَرَّمَ اللَّهُ إِلَّا بِالْحَقِّ وَمَنْ قُتِلَ مَظْلُومًا فَقَدْ جَعَلْنَا لَوْلِيهِ سُلْطَانًا فَلَا يُسْرِفُ فِي الْقَتْلِ إِنَّهُ كَانَ مَنْصُورًا.»؛ «و کسی را که خداوند خونسش را حرام شمرده به قتل نرسانید، جز به حق، و آن کس که مظلوم کشته شده برای ولی اش سلطه (حق قصاص) قرار دادیم، اما در قتل اسراف نکند؛ چرا که او مورد حمایت است.» (اسراء: ۳۳) مراد از سلطان؛ گرفتن قصاص از قاتل است. قاتل حقیقتاً اکراه شده است؛ زیرا قتل یک فعل محسوس است که از اکراه شده سرزده است. پس قصاص بر اکراه شده واجب است. عده دیگر قصاص را از هردو منفی دانسته و دیه را بر اکراه شده ثابت می‌دانند.» (سرخی، ۱۴۲۱ق، ۲۴: ۱۳۱). «برخی دیگر برخلاف مشهور فقهای اهل سنت، قصاص را از اکراه شده و اکراه کننده منتفی دانسته و دیه را بر اکراه شده لازم می‌دانند که در ظرف سه سال پرداخت نماید.» (عوده، ۱۴۲۶ق، ۲: ۱۳۲).

از نظر ابوحنیفه در صورت اکراه عاقل و بالغ؛ اکراه کننده قصاص می‌گردد؛ زیرا اکراه شده همانند ابزاری، در دست اکراه کننده می‌باشد. اکراه کننده قاتل به حساب می‌آید (وزارت الاوقاف و الشؤون الاسلامیه، ۱۴۲۷ق، ۶: ۱۰۷). به عبارت دیگر؛ اگر اکراه کننده فرد بالغ و عاقل را مورد اکراه قرار دهد اکراه شده قصاص نشده و دیه نیز نمی‌پردازد. بل که اکراه کننده قاتل است. باید قصاص شود. (القرطبی، بی‌تا، ۸: ۳۳۰). اما مشهور فقهای حنفی هم اکراه کننده و هم اکراه شده را مستحق قصاص می‌دانند؛ چون اکراه شده مباشر است. اما اکراه کننده سبب می‌باشد. (وهبه، بی‌تا، ۷: ۵۶۳). ابویوسف که یکی از فقهای احناف است؛ در این صورت قاتل به دیه شده می‌فرماید: «قصاص در صورتی ثابت می‌گردد که



جنایت کامل باشد؛ یعنی تمام شرایط اجرای قصاص وجود داشته باشد. در این جا شرایط نسبت به هر یک از اکراه شده و اکراه کننده موجود نیست. پس دیه بر اکراه کننده ثابت است.». (وزارت الاوقاف و الشؤون الاسلامیه، ۱۴۲۷ق، ۶: ۱۰۸-۱۰۷)

بنابراین در مورد مجازات این صورت از اکراه، بین فقهای حنفی اختلاف دیدگاه بسیار جدی وجود دارد. نظر ابوحنیفه این شد که اکراه کننده مستحق قصاص است. اما دیدگاه ابویوسف که یکی از بزرگان فقه حنفی است؛ قصاص را بر هیچ کدام از اکراه شده و اکراه کننده ثابت ندانست و دیه را بر اکراه شده لازم نمود. دیدگاه سوم که نظر مشهور فقهای حنفی است به این باوراند که هم اکراه کننده و هم اکراه شده هر دو قصاص می شوند.

ب) اکراه صغیر غیر ممیز یا مجنون

اگر اکراه شده طفل غیر ممیز یا دیوانه باشد، خواه آزاد باشد، یا بنده؛ نظر فقهای امامیه بر این است که اکراه کننده قصاص می شود. (مجلسی، بی تا: ۷۲). برخی از فقهای حنفی می گویند: «تأثیر اکراه در قتل، در جایی که اکراه صغیر غیر ممیز باشد این است که اولاً؛ قتل عمد صبی ممیز و غیر ممیز و قتل عمد مجنون به منزله خطای محض است. ثانیاً؛ صبی در دست اکراه کننده به عنوان وسیله به حساب می آید. لذا در این فرض به اتفاق آراء، اکراه کننده قصاص می گردد.». (الشیبانی، بی تا، ۴: ۴۹۳). برخی دیگر می نویسند: «بلوغ و عقل در ناحیه اکراه شده شرط نیست؛ زیرا اکراه شده به منزله وسیله در دست اکراه کننده است. پس فرق نمی کند که اکراه شده بالغ و عاقل باشد، یا نه. در هر صورت مسئولیت متوجه او نمی شود بل که قصاص و مسئولیت متوجه اکراه کننده است.». (العینی، بی تا، ۱۱: ۵۹). در جای دیگر چنین آمده است: «اگر صبی غیر ممیز یا مجنون بر قتل شخصی دیگر اکراه شده باشد. در صورت ارتکاب قتل، قصاص نمی شوند بل که عاقله آنها باید دیه را در مدت سه سال پرداخت نمایند. اما ظاهراً ابوحنیفه در باب اکراه بر قتل بین صغیر ممیز و غیر ممیز فرق نگذاشته است؛ زیرا وی اصلاً اکراه را در باب قتل نفس محقق نمی داند و معتقد است هنگامی که صبی بر قتل اکراه شود نه قصاص دارد و نه دیه؛ زیرا صغیر ممیز و یا غیر ممیز به عنوان وسیله در دست اکراه کننده به حساب می آید و قصاص بر اکراه کننده است.». (وزارت الاوقاف و الشؤون الاسلامیه، ۶: ۱۱۱) عده ای دیگر می نویسند: «اگر شخصی، کسی را به قتل دیگری



اکراه نماید، اکراه کننده قصاص می‌گردد؛ بر اکراه شده چیزی نیست؛ زیرا اکراه شده در دست اکراه کننده به عنوان یک وسیله است.» (ابن مودود، ۱۴۲۶ق، ۲: ۱۱۶).

بنابراین، در مورد مجازات این صورت نیز بین فقهای مذهب حنفی توافق نظر وجود ندارد؛ یک عده بر این باوراند که اکراه شده خودش؛ چون صغیر غیر ممیز یا مجنون است؛ چیزی بر آن‌ها نیست. اما دیه را باید عاقله کودک بپردازد. اما برخلاف این نظر، دیدگاه ظاهراً مشهور فقها، از جمله ابوحنیفه است که؛ اکراه کننده قصاص می‌شود. اکراه شده همانند ابرار در دست اکراه کننده است.

ج) اکراه صغیر ممیز

هرگاه اکراه شده صغیر ممیز باشد؛ نظر مشهور امامیه این است: قصاص بر اکراه شده و اکراه کننده ثابت نیست. (مرعشی نجفی)، ۱۴۱۵ق، ۱: ۱۱۱). اکراه کننده قصاص نمی‌شود. به این دلیل که مباشر در قتل نبوده بل که دیه را عاقله‌ی اکراه شده پرداخت کند. اکراه کننده به حبس ابد محکوم می‌شود. اکراه شده نیز قصاص نمی‌شود. به دلیل این که غیر بالغ است و عمدش در حکم خطا به حساب می‌آید. (موسوی خویی)، ۱۴۲۲ق، ۴۲: ۱۵؛ نجفی، ۱۴۰۴، ۴۷: ۴۲).

در این رابطه اقوالی دیگری هم موجود است. از جمله مرحوم شیخ طوسی به این باور است که طفل، اگر ده سالش تمام باشد؛ او را قصاص می‌کنند و امرکننده را حبس ابد می‌کنند. (شیخ طوسی، ۱۳۸۷ق، ۷: ۴۴). ابن بابویه و شیخ مفید هم گفته‌اند: اگر کودک، قدش پنج شبر باشد او را قصاص می‌کنند. (شیخ طوسی، ۱۴۱۲ق، ۱۰: ۱۱۱). بعضی دیگر، هم احتمال قصاص یا دیه اکراه شده را نموده‌اند. (مرعشی نجفی، ۱۴۱۵ق، ۱: ۱۱۱).

در مورد این صورت از اکراه در قتل؛ برخی از فقهای حنفی چنین ابراز نظر می‌نمایند: «تأثیر اکراه در قتل بر مجازات صغیر ممیز این است که قصاص از وی برداشته شده و عاقله‌اش باید دیه را پرداخت نماید.» (سنهوری، بی تا، ۲: ۱۹۶). بعضی دیگر از فقهای مذهب حنفی می‌گویند: «اثر اکراه ملجئ این نیست که برخی می‌گویند فعل را از اکراه شده به اکراه کننده منتقل می‌سازد؛ زیرا این قابل تصور نیست بل که صحیح این است: زمانی که شخص بالغ صبی را اکراه به قتل می‌کند، قصاص بر اکراه کننده واجب می‌گردد؛ زیرا اکراه شده در اثر اکراه،



به عنوان وسیله در دست اکراه کننده قرار می گیرد که در نتیجه، فعل به اکراه کننده نسبت داده شده و اکراه کننده قصاص می گردد.». (سرخسی، ۱۴۲۱ق، ۲۴: ۳۹).

بنابراین در صورت که اکراه شده، صغیر ممیز باشد نیز بین فقهای احناف اختلاف نظر است. یک نظر همانند فقهای مشهور امامیه قایل است که؛ دیه به گردن عاقله کودک می آید. اما نظر دیگر قایل است که؛ اکراه کننده قصاص می شود و اکراه شده همانند ابزاری در دست اکراه کننده است. لذا چیزی براو ثابت نیست.

(د) اکراه شخص بالغ به وسیله مجنون یا طفل

اگر کودک یا دیوانه، شخص عاقل بالغ را تهدید به قتل نماید؛ اکراه شده مسئول است و قصاص می شود؛ زیرا اکراه اکراه کننده، هیچ تاثیر روی اراده اکراه شده نگذاشته است. اگر هم گذاشته باشد؛ براساس نظر مشهور فقها در قتل اکراه وجود ندارد. (صادقی، ۱۳۸۳: ۱۴۳).

بنابراین در مورد مجازات قتل عمد در اثر اکراه، صورت های مختلفی ایجاد شده که حکم هر کدام، براساس دیدگاه فقهای امامیه و حنفی بررسی شد: صورت اول: اکراه بالغ و عاقل: بین فقهای امامیه دو دیدگاه مشهور و غیر مشهور وجود دارد: مشهور اکراه شده را مستحق قصاص دانسته و اکراه کننده را محکوم به حبس ابد می داند. اما غیر مشهور اکراه شده را محکوم به دیه نموده و اکراه کننده محکوم به حبس ابد گردد. بین فقهای حنفی اختلاف دیدگاه بسیار جدی وجود دارد. نظر ابوحنیفه این شد که اکراه کننده مستحق قصاص است. اما دیدگاه ابویوسف که یکی از بزرگان فقه حنفی است؛ قصاص را بر هیچ کدام از اکراه شده و اکراه کننده ثابت ندانست و دیه را بر اکراه شده لازم نمود. دیدگاه سوم که نظر مشهور فقهای حنفی است به این باوراند که هم اکراه کننده و هم اکراه شده هر دو قصاص می شوند. صورت دوم: اکراه صغیر غیر ممیز و مجنون: فقهای امامیه اکراه کننده را محکوم به قصاص می نماید. ولی دیه را عاقله اکراه شده بدهد. بین فقهای مذهب حنفی توافق نظر وجود ندارد؛ یک عده براین باوراند که اکراه شده خودش؛ چون صغیر غیر ممیز یا مجنون است؛ چیزی بر آن ها نیست. اما دیه را باید عاقله کودک بپردازد. اما برخلاف این نظر، دیدگاه ظاهرا مشهور فقها، از جمله ابوحنیفه است که؛ اکراه کننده قصاص می شود. اکراه شده همانند ابزار در دست اکراه کننده است.



صورت سوم: اکراه صغیر ممیر: فقهای امامیه قصاص را نه بر اکراه‌کننده و نه بر اکراه‌شده حکم نمی‌نمایند و تنها دیه به‌گردن عاقله اکراه‌شده است. فقهای احناف اختلاف نظر دارند. یک‌نظر همانند فقهای مشهور امامیه قایل است که؛ دیه به‌گردن عاقله کودک می‌آید. اما نظردیگر قایل است که؛ اکراه‌کننده قصاص می‌شود و اکراه‌شده همانند ابزاری در دست اکراه‌کننده است. لذا چیزی براو ثابت نیست.

صورت اخیر این بود که اکراه‌کننده مجنون یا طفل باشد. اما اکراه‌شده بالغ. در این صورت اکراه‌شده اگر اقدام به‌قتل نماید قصاص می‌شود.

نتیجه‌گیری

قتل عمد، در لغت: به‌معنای کشتن و خارج کردن روح از بدن است. در اصطلاح: عبارت از هرکاری که به‌قصد دشمنی ارتکاب یابد، تا منجر به‌مرگ مجنی علیه شود. فرق نمی‌کند که جانی قصدقتل را داشته باشد، یا خیر. اکراه در لغت: به‌معنای هرچیزی که دیگری تورا برآن وادار کند، است. در اصطلاح فقهی: هر چند تعریف‌های متعدد ارائه شده است. اما به‌صورت عموم این تعریف برداشت می‌شود که اکراه عبارت است از: تهدید از سوی دیگری به‌تحمیل شکنجه و آزار جسمی یا روحی به‌گونه‌ای که یک‌شخص عاقل برای دفع آن شکنجه و آزار از خود اقدام به‌انجام عمل مورد نظر تهدید کننده بنماید. مشروط بر این که شخص اکراه‌شده ظن غالب داشته باشد که در صورت امتناع و مقاومت، در معرض شکنجه و آزاری که بدان تهدید شده قرار خواهد گرفت. اضطراب در لغت: به‌معنای احتیاج به‌چیزی است. در اصطلاح عبارت از: وضعیتی است که شخص را به‌ناچار، وادار به‌انجام امری می‌کند که ممکن است در حالت اختیار، برای وی ایجادضمان مسئولیت کیفری و مدنی نماید. اجبار در لغت و اصطلاح به‌معنای: واداشتن کسی به‌فعل یا ترک معین، چنان که قصد فعل از وی سلب شود.

با توجه به‌بررسی مبانی قتل عمد در اثر اکراه، در فقه امامیه و حنفی بدست می‌آید که: آیه‌های مورد استدلال رفع مسئولیت از اکراه‌شده به‌صورت عام قابل اثبات است. از میان احادیث تنها حدیث مورد اتکاء، حدیث رفع می‌باشد که عمومیت داشته و می‌تواند مبنا



قرار گیرد. اجماع به عنوان دلیل درکنار دلایل نقلی از اعتبار ساقط بوده و مدرکی می شود. عقل به عنوان آخرین دلیل، اکراه را به عنوان رافع مسئولیت جزایی از اکراه شده موجه می داند. در مورد مجازات قتل عمد در اثر اکراه در فقه امامیه و حنفی؛ یا اکراه شده بالغ است. در این صورت نظر مشهور فقهای امامیه و حنفی بر این است که اکراه شده قصاص شده و اکراه کننده محکوم به حبس ابد می گردد. اما نظر غیر مشهور، از جمله خوئی این است که اکراه شده قصاص نشده بل که دیه پرداخت می نماید. اکراه کننده محکوم به حبس ابد می گردد. ولی ابوحنیفه اکراه کننده را مستحق قصاص می داند. صورت دوم این بود که اکراه شده غیر بالغ غیر ممیز و مجنون باشد. در این صورت اکراه کننده قصاص می گردد. صورت سوم این بود که اکراه شده غیر بالغ اما ممیز باشد. در این صورت دیه به گردن عاقله اکراه شده است. اکراه کننده محکوم به حبس ابد می گردد.

صورت اخیر این بود که اکراه کننده مجنون یا طفل باشد. اما اکراه شده بالغ. در این صورت اکراه شده اگر اقدام به قتل نماید قصاص می شود.

فهرست منابع

قرآن کریم

الف) منابع فارسی

۱. انصاری، مسعود، (۱۳۸۴)، دانش‌نامه حقوق خصوصی، تهران: محراب فکر.
۲. دهخدا، علی‌اکبر دهخدا، (۱۳۳۸)، لغت‌نامه، تهران: دانشگاه تهران.
۳. صادقی، محمدهادی، (۱۳۸۳)، حقوق جزای اختصاصی، تهران: نشر میزان.
۴. صدوق، محمد بن علی بن بابویه، (بی‌تا)، الخصال، ترجمه فهری، تهران: بی‌نا.
۵. محقق داماد، یزدی، سید مصطفی، (۱۴۰۶ ق)، قواعد فقه، تهران: نشر علوم اسلامی.
۶. معین، محمد، (۱۳۸۵)، فرهنگ فارسی، تهران: سرایش.
۷. مکارم شیرازی، ناصر و دیگران، (۱۳۸۵)، تفسیر نمونه، تهران: دارالکتب الاسلامیه.

ب) منابع عربی

۸. ابن حزم الاندلسی، القرطبی، (بی‌تا) المحلی بالآثار، بیروت: دارالفکر.
۹. ابن فرقد الشیبانی، محمد، (بی‌تا)، الاصل المعرف بالمبسوط، بی‌جا: اداره القرآن.
۱۰. ابن منظور، محمد بن مکرم، (۱۴۱۴ ق)، لسان العرب، بیروت: دارالفکر.
۱۱. ابن مودود، عبدالله، (۱۴۲۶ ق)، الاختیار لتعلیل المختار، بیروت: دارالکتب.
۱۲. جوادی آملی، عبدالله، (بی‌تا)، تسنیم تفسیر القرآن کریم، بی‌جا: بی‌نا.
۱۳. حائری طباطبائی، سید علی بن محمد، (۱۴۱۸ ق)، ریاض المسائل فی تحقیق الاحکام بالدلائل، قم: مؤسسه آل‌البیت.
۱۴. حائری یزدی، عبدالکریم، (۱۴۰۶ ق) دررالفوائد، بی‌جا: دارالتفسیر.
۱۵. السرخسی، شمس‌الدین، (۱۴۲۱ ق)، المبسوط، بیروت: دارالفکر.
۱۶. سنهوری، (بی‌تا)، مصادر الحق فی الفقه اسلامی، بی‌جا: بی‌نا.
۱۷. سیوطی، عبدالرحمن، (۱۴۰۳)، الاشباه و النظائر، بیروت: دارالکتب العلمیه.



۱۸. شیخ انصاری، مرتضی، (۱۳۶۲)، کتاب المکاسب، قم: کنگره جهانی شیخ انصاری
۱۹. شیخ انصاری، مرتضی، (۱۴۳۳ ق)، فرائد الاصول، قم: مطبعه ظهور.
۲۰. شیخ صدوق، محمد بن بابویه، (۱۳۶۲)، الخصال، قم: مؤسسه الاعلمی.
۲۱. شیخ طوسی، محمد بن حسن، (۱۳۸۷ ق)، المبسوط فی فقه الامامیه، تهران: المکتبه المرتضویه لاحیاء الآثار الجعفریه.
۲۲. شیخ طوسی، محمد بن حسن، (۱۴۱۲ ق)، تهذیب الاحکام، بیروت: دار التعارف للمطبوعات.
۲۳. الصابونی، محمدعلی، (بی تا)، صفوه التفاسیر، (تفسیر القرآن الکریم)، مکتبه المکرمه: دارالصابونی.
۲۴. طباطبائی، سید محمدحسین، (علامه)، (۱۳۹۱ ق)، تفسیر المیزان، بیروت: مؤسسه الاعلمی.
۲۵. عاملی، زین الدین، (شهید ثانی)، (۱۳۸۲)، الروضه البهیة فی شرح اللمعه الدمشقیه، قم: دار التفسیر.
۲۶. عاملی، زین الدین، (شهید ثانی)، (۱۴۱۳ ق)، مسالک الافهام الی تنقیح شرائع الاسلام، قم: مؤسسه المعارف الاسلامیه.
۲۷. عاملی، محمد بن مکی، (شهید اول)، (بی تا)، القواعد و الفوائد، قم: کتاب فروشی مفید، بی تا.
۲۸. عوده، عبدالقادر، (۱۴۲۶ ق)، التشریع الجنائی الاسلامی، مصر: مکتبه دارالتراث.
۲۹. العینی، بدرالدین محمود بن احمد، (بی تا) البنایه شرح الهدایه، بی جا: بی نا.
۳۰. مجلسی، محمدباقر، (بی تا)، حدود، قصاص و دیات، تهران: مؤسسه نشر آثار اسلامی.
۳۱. مرعشی نجفی، سید شهاب الدین، (۱۴۱۵ ق). القصاص علی ضوء القرآن و السنه، قم: انتشارات کتابخانه آیه الله مرعشی نجفی، ۱۴۱۵ ق.

۳۲. موسوی خویی، سید ابوالقاسم، (۱۴۲۲ ق)، مبانی تکمله المنهاج، قم: مؤسسه احیاء آثار الامام الخوئی.

۳۳. نجفی، محمدحسن، (۱۴۰۴ ق)، جواهر الکلام، بیروت: دار احیاء التراث.

۳۴. نورالدین، محمد، (بی تا)، حاشیه السندی علی سنن ابن ماجه، بیروت: دار الفکر، بی تا.

۳۵. وزارت الاوقاف والشنون الاسلامیه، (۱۴۲۷ ق)، الموسوعه الفقهيّه، الکویت: دارالسلاسل.

۳۶. وهبه، الزحیلی، (بی تا)، الفقه الاسلامی وادلته، دمشق: دار الفکر.

۳۷. هاشمی، میرزا حبیب الله، (۱۴۰۰ ق)، منهاج البراعه فی شرح نهج البلاغه، تهران: بی نا.

۱۳۴



خزان و زمستان ۱۴۰۳



شماره سوم



سال دوم



دوفصلنامه یافته‌های فقه صادق

